

اندیشه



تأملی در نسبت روشنفکری ایرانی با غربگرایی

جریان روشنفکری از بازگشت به خویشتن تا بازگشت به غرب!

■ **محمد خداپرست**

جریان روشنفکری در ایران حدود ۱۰۰ سال قدمت دارد. شکل‌گیری طبقه‌ای به نام روشنفکر در ایران از آنجا که پس از ورود تحصیلکردگان اروپا به ایران آغاز شد و اساساً دغدغه اولیه شکل‌گیری چنین طبقه‌ای، رسیدن به مظاهر پیشرفت غرب بود؛ لذا تا ریخهٔ آن در نسبیت یا غرب در ادوار مختلف قابل بررسی است. از این منظر می‌توان تاریخ روشنفکری را به چهار دسته تقسیم کرد: از زمان عباس میرزا تا پهلوی اول، از پهلوی اول تا پهلوی دوم، از پهلوی دوم تا انقلاب اسلامی و پس از انقلاب اسلامی. بیشتر در صفحه اندیشه «جوان» به دو مقطع ابتدایی پرداخته شد و در این نوشتار مقاطع بعد بررسی می‌شود.

■ ■ ■

■ **آغاز جریان روشنفکری مسلمان و غرب‌بزدایی**

شاید بتوان کودتای ۲۸ مرداد را نقطه عطفی در تاریخ روشنفکری ایران به حساب آورد. این حادثه باعث شد گروه‌های روشنفکری در ایران به دو گروه کاملاً مجزا تقسیم شوند که یکی تداوم‌دهنده مسیر غرب‌گرایی بود و دیگری غرب‌ستیز. دسته نخست همچنان به ترویج غرب‌ستایی و تقلید همه‌جانبه از غرب بودند. این گروه که در سال‌های بعد برخی از فارغ‌التحصیلان از فرنگ برگشته را با خود همراه داشتند، همت بر آن گماردند تا با استفاده از فرصت‌های خلق شده توسط رژیم، به ویژه در دوران صدارت هویدا نه تنها با جذب در سیستم نقش طبقه دیوان‌سالار حامی رژیم را ایفا کنند بلکه مشاوران و مجریان رژیم برای انجام اصلاحات جامعه ایران باشند. مهم‌ترین پیامد این اصلاحات که در چارچوب برنامه‌های هفت ساله و پنج ساله از سوی رژیم تقبیل می‌شد، اسلام‌زدایی و تحکیم پیوندی‌های ایران با غرب بود.

در این بین رفته رفته گروهی دیگر از روشنفکران با کسب تجربه در کودتای ۲۸ مرداد و نقش آمریکا در آن، احساس سرکوب و تحقیر از جانب غرب نموده و می‌کوشید با تفکر استیلاطلبانه و استعمارگر غرب به مبارزه فکری برخیزند. این روشنفکران که شاید بتوان جلال آل احمد را از پیشروان آنها دانست؛ تفکر بازگشت به خویشتن و لزوم رهایی از بیماری غربزدگی را مسیری برای ترقی می‌دانند.

آل احمد که بیشتر با تفکرات چپ و توده‌ای‌ها قرابت ایجاد کرده بود، رفته رفته به جریان روشنفکری اسلامی نزدیک می‌شود. بر حوم جلال با نگارش دو اثر مهم «غرب‌زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» کوشید توجه روشنفکر ایرانی را به این موضوع معطوف کند که غربی شدن نه تنها نشاندارو نیست بلکه سسمی مهلک و جانکاه برای ایرانیان است. همچنین در اثر دوم کوشیده میان دو گروه روشنفکران و روحانیت قرابت فکری ایجاد کند؛ ضرورتی که در تاریخ کشور هر بار می‌رفت تا تحقق یابد، دستی پنهان با اختلاف‌افکنی و کینه‌افروزی، این دو را از یکدیگر جدا نگاه می‌داشت. لذا نقش جلال آل احمد در تاریخ روشنفکری ایرانی و نسبت آن با غرب را می‌توان از انجامهم‌ارزیابی کرد که هدف مهمی به‌رغم روشنفکران پیش از خود برگزیده بود و آن «ایرانی مسلمان ماندن در قبال غرب» به جای «شیبه غرب شدن» بود. آل احمد هر چند معتقد بود که «روشنفکران ایرانی هر دسته به یک‌آخور فرهنگی و فرهنگی بسته‌اند»، ولی در عین حال اعلام

کرد که «به آینده روشنفکری در ایران و به احتمال

بیداری روشنفکران و جدی شدن موضع‌گیری ایشان در مقابل استعمار و تمام عوارض سخت خوشین» است. نهضت بیداری اسلامی و بازگشت به خویشتن که در میان طبقه روحانیت با تفکرات سیدجمال الدین اسدآبادی از زمان ناصرالدین شاه رفته رفته جای خود را باز کرده بود، اکنون روشنفکران را نیز درگیر کرده بود و این اتفاق نظر بخشی از روشنفکران جامعه ایرانی با جریان روحانیت تحول‌خواه می‌رفت تا نقطه عطفی را در تاریخ کشور رقم بزنند این نهضت با نقش‌آفرینی آیت‌الله سیدروح‌الله خمینی و پس از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ به اوج خود رسید. سخترانی‌های امام(ره) حرکت غرب‌زدایی و بازگشت به خویشستن را در مسیری صحیح و غیر وابسته به تفکرات التقاطی قرار

دور

بایسد بکوشیم میان واژگان روشنفکری و تفکر بومی، روشنفکری و تفکر اسلامی و روشنفکری و اصلالت‌خواهی پیوندی درست و جدی برقرار کنیم و از تمایز مرزهای فکری را به عنوان مطالبه‌ای از جریان روشنفکری بخواهیم



داد. ایشان یگانه راه نجات ملت‌های اسلامی را قطع رشته وابستگی و رجعت به خود اسلامی می‌دانست: «گر خودی، خود را بیابد و یاس را از خود دور کند و چشمداشت به غیر خود نداشته باشد، در درازمدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد و آنچه انسان‌های شیبه به ایشان به آن رسیده‌اند شما هم خواهید رسید، به شرط اتکابه خداوند تعالی و اتکابه نفس و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه و خارج شدن از تحت سلطه اجانب».

البته بازگشت به خویشتن از دیدگاه حضرت آیت‌الله خمینی به معنای واپس‌گرایی یا چشم بستن بر پیشرفت‌های مادی در زمانه حاضر و لزوم بهره‌برداری از آنها نیست: «دعای آن که اسلام با نوآوری مخالف است، یک ادعای لبله‌لنه بیشتر نیست، زیرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآورها اختراعات و ابتکارات و صنعت‌های پیش رفته است، هیچگاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد.»

با وجود این، امام خمینی (ره) این نکته را کتمان نمی‌کرد که تلاش برای احیای تفکر اسلامی با مخالفت دو گروه مواجه خواهد شد: اول روشنفکران غرب‌زده که دین را کامل برای اداره جامعه نمی‌دانند و دیگری تحجرگرایان سسننی که مخالف نوآوری در اسلام با اتکا بر اصل اجتهاد بر اساس مقتضیات زمانند؛ لذا از نظر وی تنها راهکار مناسب برای مقابله بااین دو گروه مسلح شدن به اجتهاد و در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان توسط روحانیت مسلمان و روشنفکر است: «حوزه‌ها و روحانیت باید نقش تفکر و نیاز آ پنده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهیای عکس‌العمل مناسب باشند».

جنبش احیای تفکر اسلامی و پررنگ شدن آن از خرداد ۴۲، منجر به شکل‌گیری یک جریان

روشنفکری مسلمان در حوزه‌های علمیه و خارج از آن شد. از جمله پررنگ‌ترین نقش‌ها در میان روشنفکران مسلمان در ایران در زمان تبعید امام خمینی (ره)، با هدایت آیت‌الله شهید مطهری و دکتر علی شریعتی صورت می‌گرفت. مطهری با فرضی که حضور در بین دانش‌جویان و کرسی استادی دانشگاه برای وی فراهم کرده بود توانست حلقه اتصالی میان روشنفکران غیر روحانی و روحانیت روشنفکر ایفا نماید. از دید شهید مطهری (ره) شکل‌گیری طبقه روشنفکر غرب‌زده در ۱۰۰ سال اخیر در ایران یکی از مصائبی بوده که بر کشور وارد شده است: «در قرون اخیر با کمال تألسف در میان جوانان و به اصطلاح طبقه روشنفکر مسلمان تمایلاتی در جهت غرب‌گرایی و نفی اصالت‌های شرقی و اسلامی و تسلیم و تقلید در ست از اسیسم‌های غربی پدید آمده است و بدبختانه در حال مسترئش نیست ولی خوشبختانه احساس می‌شود طلیعه یک بیداری و آگاهی در برابر اینگونه تمایلات کورگورانه و خواب‌آلود آشکار می‌شود. ریشه این گمراهی خواب‌آلود تصور غلطی است که این گروه به اصطلاح از جنبه دکماتیک مقررات اسلامی در انهان خویش دارند. امروز جهان اسلام بیش از هر وقت دیگری نیازمند یک نهضت قانونگذاری است که با یک دید نو و وسیع و همه جانبه از عمق تعلیمات اسلامی ریشه بگیرد و این ریسمان استعمار فکری غرب از دست و پای مسلمانان باز شود.»

علی شریعتی نیز پس از اینکه تحصیلات خود را در فرانسه (مهد تمدن غرب مدرن) به پایان برد به اندیشه بازگشت به خویشستن و اسلام‌خواهی روی آورد. تفکر وی در میان توده‌ها و به خصوص جوانان راه پیدا کرده بود و به درستی می‌شد مصداق یک روشنفکر را به وی اطلاق نمود. او معتقد بود ملت‌هایی نظیر ایران تنها با بازگشت به ریشه، میراث ملی و فرهنگ مردمی خود می‌توانند امپریالیسم غرب را شکست دهند. وی در تعریف منظور خود از بازگشت به خویشتن می‌نویسد: «من می‌خواهم منظور «فرهنگ» خودمان است. ممکن است نتیجه بگیرید که باید به فرهنگ نژادی خودمان یعنی نژاد آریایی بازگردیم ولی من قطعاً اینگونه نتیجه‌گیری نمی‌کنم. برای ما بازگشت به خویشتن به معنای بازگشت به خویشتن فرهنگی اسلامی به و ویژه شیعی‌مان است.»

پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ حاصل تلاش

جریان روحانیت و روشنفکری مسلمان بود که نشان داد همگرایی این دو جریان و اتحاد نظرشان بر موضوع مبارزه با استبداد و استعمار تا چه اندازه می‌تواند بر کارکرد اجتماعی ملت تأثیرگذار باشد.

جریان روشنفکری غرب‌گرا خصوصاً در سال‌های ابتدای انقلاب، عملاً به حاشیه رفت و با توجه به روحیات شکل گرفته ضدغربی در مردم، عملاً نتوانست عرض اندامی داشته باشد. اما پس از چندین سال و خصوصاً از دهه سوم انقلاب، جریان روشنفکری غرب‌گرا، مجدداً در قالب تفکرات اصلاح‌گرایانه رخ نمود و نقاط ضعف و کاستی‌های انقلاب نوپای اسلامی را به عنوان ناکارآمدی تفکر احیایگری معرفی نموده و درصدد پیوند مجدد تفکر غربی با مبانی و ساختارهای حکومتی انقلاب اسلامی برآمد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یک جریان از روشنفکران جذب مردم و انقلاب شدند و به تدریج تلاش کردند که حوزه روشنفکری را بومی کنند، با اینکه روشنفکری یک پدیده وارداتی غربی بود، اما این گروه کوشیدند تا این پدیده و این خصیصه را در روشنفکری بومی ایرانی مستحیل کنند. گروه دوم روشنفکران پس از انقلاب اسلامی، گروهی بودند که هنوز به غرب و ایجاد تحول از نوع غربی آن امید دارند. امروزه و در اصطلاح جامعه‌شناسی، از این گونه روشنفکری به عنوان اپوزیسیون یاد می‌کنند، یعنی خواهان براندازی و از بین بردن و اضمحلال جامعه‌ای است که پس از انقلاب شکل گرفته است. البته همین اپوزیسیون نیز از نظر میزان ارتباط با جمهوری اسلامی قابل طیف‌بندی است اما فصل مشترک آنها اعتقاد به این تفکر است که با اندیشه بومی نمی‌توان به اصلاح پرداخت و باید مسیر توسعه را در غرب جست‌وجو کرد.

در ایران خصوصاً پس از پایان جنگ، شاهد بازگشت جریان روشنفکری طیف دوم به صحنه اجتماعی و فرهنگی کشور بودیم. چندی بعد با استفاده از خلاهای جریان روشنفکری دینی و کم‌کاری طیف اول خصوصاً دررود به بسترهای اجتماعی و تبیین و تدوین تفکری مستقل و تفکر اسلامی و روشنفکری و اجتماعی که به‌طور گسترده و به‌ویژه در میان جوانان پدیدار گشت، روشنفکران غرب‌گرا نقش برجسته‌تری را در فضای فرهنگی کشور به خود اختصاص دادند. این نقش خصوصاً با انتخاب دوم خرداد و فعل شدن گفتمان جامعه مدنی در کشور آشکارتر شد. در حال حاضر جریان روشنفکری در یک دوراهی قرار دارد. تعارض حل نشده غرب‌گرایی و غرب‌ستیزی همچنان یقه روشنفکران را گرفته است. به نظر می‌رسد باید برای خروج جریان روشنفکری از ابیاهم و سردرگمی فعلی (که نهایتاً به التقاط فکری می‌انجامد) بکوشیم میان واژگان روشنفکری و تفکر بومی، روشنفکری و تفکر اسلامی و روشنفکران و اصالت‌خواهی پیوندی درست و جدی برقرار کنیم و تمایز مرزهای فکری را به عنوان مطالبه‌ای از جریان روشنفکری بخواهیم. این مسئله علاوه بر اینکه روشنفکری بومی‌خواهی، من مسئله‌ای که در مسمت روشنفکران باشد، موجب می‌شود که آن گروه از روشنفکران که در پوستین اسلام‌گرایی بر مسندهای فکری و اجرایی جمهوری اسلامی می‌نشینند ولی فرمان حرکت کشور را به سمت غرب تنظیم می‌کنند، به خوبی برای همگان شناسایی شوند.

درنگ



ایران‌شناسی، میراث شرق‌شناسی

ایران‌شناسی، وارث شرق‌شناسی

■ **گفتاری از رضا داوری اردکانی** ■

به راستی شرق‌شناسی چیست و ایران‌شناس کیست؟ من که اندکی از تاریخ و فرهنگ ایران خبر دارم و چگونه خبر نداشته باشم که ایران وطن من است و آن را دوست می‌دارم، ایران‌شناس نیستم و چنانکه می‌دانید مفهوم ایران‌شناسی عمر طولانی ندارد و وقتی پدید آمد که عمر شرق‌شناسی به پایان رسیده بود و در کنار هندشناسی، چین‌شناسی، مصرشناسی، اسلام‌شناسی و… جانشین شرق‌شناسی شد. ایران‌شناسی، وارث شرق‌شناسی است و البته مزایایی نسبت به آن دارد و از جمله این مزایا اینکه در ایران‌شناسی علم و فهم توأم با علاقه و تعلق خاطر به تاریخ و فرهنگ ایران و به وضع کنونی آن بر ملاحظات سیاسی مقدم می‌شود.

■ **ایران‌شناسی هانزی کرین، شرق‌شناسانه نبود**

ایران‌شناسان غالباً ایران را دوست می‌داشتند و دوست می‌دارند. بعضی شرق‌شناسان هم به شرق تعلق خاطر دارند. به یاد دارم وقتی دولت فرانسه به کانال سوئز حمله کرد، لویی ماسینیون به نشانه اعتراض از سمت دانشگاهی خود استعفا کرد و به یادتان بیاورم که هانزی کرین اینجا یعنی ایران را وطن دوم خود می‌دانست و با شوق و شوری در فلسفه دوره اسلامی و به خصوص در آثار سهروردی، میرداماد و ملاصدرا تحقیق می‌کرد که در ذهن و فکر او جایی دیگر برای سوداهای دیگر نمی‌ماند. هانزی کرین که در ترویج اصطلاح ایران‌شناسی مؤثر بود، ایران‌شناسی را بر اساس اصول شرق‌شناسی بنا نکرده بود، چنانکه او رباتنال را بر خلاف شرق‌شناسان گرامی و عزیز می‌داشت، منتها اینکه می‌گفت او رباتنال گمشده زمان است و اگر در این زمان کسانی او رباتنال باشند که البته تعدادشان اندک است بیشتر ساکن غربند. کرین درس ایران‌شناسی را از ماسینیون آموخته بود، ولی ماسینیون کرین درس ایران‌شناسی را از ماسینیون شناس.

■ **دوران شرق‌شناسی به سر آمده است**

اکنون بیایید ایران‌شناسی را از نو تعریف کنیم. شاید ایران‌شناسی نتواند رشته پیوند خویشاوندی با شرق‌شناسی را قطع کند، اما چون دوران شرق‌شناسی به سر آمده است، ایران‌شناسی نباید ادامه آن را نامی دیگر باشد. پس از جنگ جهانی دوم و با ظهور نهضت‌های استقلال طلب که عمرشان کوتاه بود، شرق‌شناسی دچار بحران شد، اما شرق‌شناسان تا اوایل دهه ۷۰ قرن بیستم به صراحت از این بحران حرفی نزدند تا اینکه آخرین کنگره شرق‌شناسان در سال ۱۹۷۳ در پاریس تشکیل شد و نام آن را کنگره مطالبات آسیایی-آفریقایی نهادند و با این تغییر نام پایان شرق‌شناسی را اعلام کردند. اندکی پیش از آن بعضی روشنفکران که آسیایی اما مقیم اروپا بودند، شرق‌شناسی را از مواضع متفاوت مارکسیست و مسلمان نقد کردند و در سال ۱۹۷۸ کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید منتشر شد که یکی از مهم‌ترین حوادث در تاریخ شرق‌شناسی بود. انتشار این کتاب بحث‌های بسیاری برانگیخت، بحث‌هایی که در آن سو تفاهم کم نبود و کاش فرصت بود که بعضی از این سوء تفاهم‌ها مورد بحث قرار گیرد.

■ **شرق‌شناسی ترکیبی عجیب از قدرت و هژمونی و دانش**

تا اوایل دهه ۶۰ قرن بیستم، کمتر کسی به تعریف و بیان چگونگی قوام شرق‌شناسی پرداخته بود؛ مثلاً دانشمندان و ادیبان کشور ما شرق‌شناسان علاقه‌مند به تاریخ شرق را دانشمندانی با سلیقه‌های شخصی خاص می‌شناختند و البته مگر می‌توان تولد که و ماسینیون را دانشمند دانست؟ مشکل این بود که شرق‌شناسی را دانشی در کنار دانش‌ها می‌شناختند، ولی شرق‌شناسی یک دانش نبود و چگونه می‌توانیم او را رباتالیسم را با این ترکیب لفظی دانش محض بخوانیم؟

شرق‌شناسی ترکیبی عجیب از قدرت، هژمونی و دانش بود که در همه جا جلوه یکسان نداشت. در آثار شرق‌شناسان شان علمی آن آشکارتر بود، اما در ادبیات و فلسفه اروپا (مثلاً در آثار کپلینگ یا مونستکیو) جلوه سیاسی‌اش بیشتر آشکار شد. شرق‌شناسی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم بیشتر مظهر اراده اروپا به دانستن بود و شرق‌شناسان به زبان‌های شرقی توجه داشتند، اما کم‌کم بر این اصل اساسی مبتنی شد که تفاوت شرق با غرب را بیابد و در این تفاوت جویی آنچه را که در شرق مهم یافت، پیش در آمد ظهور غرب جدید دانست و باقیمانده را دیگری ناتوان و درمانده غرب خواند. اروپا تصویر شرق را بر اساس این تفاوت ساخت. با تحولاتی که پس از جنگ جهانی در اندیشه و سیاست اروپا پدید آمد، طبیعی بود که دوران این تلقی به سر آید و کار شرق‌شناسی هم به پایان برسد.

شرق‌شناسی یک شأن بزرگ فرهنگی-سیاسی اروپا در قرن نوزدهم بود. اکنون دیگر چنین شأن و نظمی وجود ندارد. ایران‌شناسی هم که در ظاهر از جمله بازماندگان شرق‌شناسی به حساب می‌آید، کار گروه دانشمندانی است که به مطالعات ایرانی علاقه دارند و احیاناً در پژوهش‌های خود با ایرانیان مقیم اروپا، امریکا و ژاپن همکاری می‌کنند.

هنوز تاریخ ایران و البته اکنون آن ناشناخته‌های بسیار دارد. این ناشناخته‌ها را با نگاهی تازه باید کشف کرد و شناخت. توقع نداریم که ناروایی‌ها، نارسایی‌ها و نواقض نادیده گرفته شود، اما درست نیست که آنها را به ذات ایران و اقوام ایرانی نسبت دهند. ما باید گذشته و تاریخ خود را با نگاهی که اکنونمان را هم روشن کند ببینیم. ایران‌شناسان هم گرچه هنوز اسوه‌های بزرگی در میان شرق‌شناسان و ایران‌شناسان می‌توانند داشته باشند، اگر به بزرگانی از غرب چون گوته و امرسون نگاه کنند و به تاریخ معاصر ایران و مخصوصاً به شعر فارسی بپردازند و با شاعران ایران دمخو و مانوس شوند، چه بسا که آزرده‌گی خاطر ایرانیان از بعضی گفته‌ها و نسبت‌های شرق‌شناسان قرون هفدهم، هجدهم و نوزدهم اندکی کاهش می‌یابد.

■ **«دکتر اردکانی این متن را در کنفرانس بین‌المللی مطالعات ایران معاصر که اخیراً در دانشگاه تهران برگزار شد، ایراد نمود.**